



هفته دفاع مقدس گرامی باد

شماره ۲۲۱

اینجا

روز ششم

معاونت فرهنگی و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در سپاه / مدیریت انتشارات - شهریور ۱۴۰۰

معرفی فرماندهان شهید تاریخ

شهید محمد پروجردی:



در سال ۱۳۳۳ در روستایی از توابع شهرستان بروجرد کودکی چشم به جهان گشود که پس از مرگ پدر (در سن ۶ سالگی) به ناچار با مادر، خواهران و برادرانش به تهران آمدند و در یکی از محلات جنوب شهر، خانه ای اجاره کردند، وقتی به خدمت سربازی فراخوانده شد، چون علاقه‌ای به خدمت در ارتش شاهنشاهی نداشت، از خدمت سربازی گریخت.

شهرستان بروجرد کودکی چشم به جهان گشود که پس از مرگ پدر (در سن ۶ سالگی) به ناچار با مادر، خواهران و برادرانش به تهران آمدند و در یکی از محلات جنوب شهر، خانه‌ای اجاره کردند، وقتی به خدمت سربازی فراخوانده شد، چون علاقه‌ای به خدمت در ارتش شاهنشاهی نداشت، از خدمت سربازی گریخت. پس از گذشتار ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ در قم، محمد چنان که وظیفه خویش می‌دانست، عملیات نظامی را آغاز کرد. بعد از ورود امام(ره) مسئولیت حفاظت ایشان را در مدرسه علوی به عهده داشت. بروجردی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سرپرستی زندان اوین را به عهده گرفت. او از بنیانگذاران اولیه سپاه پاسداران و یکی از دوازده نفری بود که زیر نظر شورای انقلاب، سپاه را بنیانگذاری کردند. از ابتدای تشکیل سپاه، به عنوان یکی از معاونان پادگان ولی عصر(ع) در قسمت عملیات مشغول به کار شد. تشکیل تیپ ویژه شهدا یکی دیگر از ابتکارات وی بود. بروجردی، اولین ستاد مشترک کشور را در کردستان تشکیل داد و با هماهنگی کردن نیروهای سپاه، ارتش و ژاندارمری، همه توان و قدرت آنها را در یک خط و به سوی یک هدف، منسجم کرد. سرانجام در خرداد سال ۱۳۶۲ در حالی که با عده‌ای از همزمانش در جاده مهلباد - نقده حرکت می‌کردند، بر اثر انفجار مین به شهادت رسید. شهید بروجردی که در حیات پربشکونش منشأ بسیاری از خیرات بود با تقدیر الهی پس از عمری کوتاه ولی سراسر مبارزه و تلاش و محرومیت، با قلبی آکنده از عشق به اسلام و محرومان به شهادت رسید و خصلت‌های بی‌شماری همچون ساده‌زیستی، تحمل مشکلات، آگاهی و بصیرت، عشق به امام و ولایت، صلابت و قاطعیت در مقابل ضدانقلاب و ستمگران را برای رهروانش به یادگار گذاشت.

دفاع مقدس در کلام امام خامنه‌ای

گنج جنگ



حضرت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) این حادثه جنگ، واقعا حادثه عجیبی بود. ما تا آنجا که می‌توانیم، باید آثار جنگ را کشف و حفظ کنیم. تاریخ نمی‌تواند اینها را بیان کند در تاریخ خواهند گفت هشت سال جنگ شد - دیگر بیشتر از این که نمی‌شود بگویند - عملیاتها را یکی یکی خواهند گفت؛ در فلان تاریخ، عملیات فتح المبین شد؛ در فلان تاریخ، فلان عملیات شد؛ این قدر نیرو شرکت داشت؛ پیروزی به دست آمد؛ اما اینها کجا، و حقیقت آنچه که در این میدانها گذشته کجا؟

شیرزنان تاریخ



مادرانی که فرزندان خویش را به جهاد تشویق می‌کردند، همسرانی که با دست خویش چغیه بر گردن شوهرانشان می‌انداختند، خواهرانی که بوسه بر سربندهای برادرانشان می‌زدند، شیرزنان تاریخ‌اند و چه حماسه‌ها آفرینند. دختران معصوم سوسنگرد، آن اسوه‌های عفاف که هر کدام در پس رنج‌های بی‌کران صحرانشینی و بیابان‌گردی، آرزوهای سال‌ها بعد را در دل می‌پروراندند، آن خواهران ماه، آن مظاهر شرم و حیا که زنده زنده به گور سپرده شدند، شیرزنانی بودند که دامان پاکشان پرورشگاه بزرگ مردان حماسه آفرینی بود که از تهدید و ارعاب همه دشمنانی که برای نابودی این انقلاب متحد شده بودند، نمی‌هراسیدند دشمن و سلاح تجهیزات پیشرفته اش، در عزم راسخشان خللی وارد نمی‌کرد. اگر چه هر کدام از این شیرزنان تاریخ، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ این کشور دارند و شایسته تقدیر و تجلیل‌اند اما شاید بتوان به جرأت لعا کرد که در اوج این قله‌ی ایثار و فداکاری «مادران شهدا» هستند. مادران شهدا شاهدانی بی‌ادعا هستند که با الهام از مکتب حضرت زهرا(س) با خدا معامله کردند و فرزندانشان را در راه حق و حقیقت راهی جبهه‌های نبرد با کفر کردند، به قطع و یقین چنین مادرانی مقام و جایگاهی ارزشمند نزد خدا دارند.

معرفی کتاب (من زنده‌ام)



کتاب «من زنده‌ام» در حوزه اسارت و بخشی از خاطرات نانوشته ۴ بانوی اسیر ایرانی به نگارش در آمده تا پاسخگوی بسیاری از سوالات بدون پاسخ در حوزه اسارت بانوان ایرانی در زندان‌های رژیم بعثی در دوران هشت سال دفاع مقدس باشد سی و چند روز بیشتر از حمله رژیم بعث به ایران نگذشته بود که چهار نفر از دختران امام خمینی (ره) به دست نامرحمان اسیر شدند «بنات‌الخمينی» عنوانی بود که سربرازان صدام به چهار بانوی امدادگر ایرانی داده بودند بعثی‌ها اول که ماشينشان را محاصره می‌کنند، از خوشحالی پایکوبی می‌کنند و پشت بی سیم به فرماندهانشان اعلام می‌کنند که دختران خمینی را گرفتیم! بعدتر برخی دیگر از افسران باژو به این بانوان غیرنظامی می‌گویند از نظر ما شما زن‌ال‌های ایرانی هستید عنوان کتاب که بر روی جلد چاپ شده، دستخط معصومه آباد است. آن روز که برای فرار از بی خبری مفقودالائری برای خانواده‌اش با هر کسی که می‌توانست فارسی بخواند نوشته بود: «من زنده‌ام، معصومه آباد» این کتاب به تقریظ رهبر معظم انقلاب و توسط انتشارات بروج به چاپ رسیده است.

اولین بانوی آزاده دفاع مقدس

بیستم مهرماه سال ۱۳۵۹، ساعت نه صبح، در هنگامه آتش و خون، از میان رگبار گلوله‌ها و انفجار خمپاره‌ها، یک آمبولانس وارد خط مقدم، جبهه خرمشهر شد تا به یاری رزمندگان مجروحی که در عرصه کارزار دفاع مقدس بر خاک و خون افتاده بودند، بروند دختر پرستاری که سرنشین آمبولانس بود همراه با چند رزمنده جوان، خود را در محاصره سربرازان عراقی دید ساعتی بعد به اسارت درآمد او که فرار از تحصیل رشته مامایی بود، آن روز، اولین زن مسلمان ایرانی بود که اسیر عراقی‌ها شد.

«فاطمه ناهیدی» که اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه بهشتی و طاری سه فرزند دختر است در مورد لحظه اسارت خود می‌گوید: «عراقی‌ها تصور می‌کردند یک مهره مهم از ارتش ایران را دستگیر کرده‌اند برای این پیروزی با هلهله و شادی تیرهای هوایی شلیک می‌کردند بعد از چند روز، سه خواهر دیگر نیز دستگیر شدند»

«فاطمه ناهیدی» ابتدا در جهانسازندگی و بعد از آن در کمیته امداد امام خمینی (ره) فعالیت داشت. با آغاز جنگ برای کمک و همیاری رزمندگان به خرمشهر رفت و به اسارت دشمن بعثی درآمد. چند روز بعد از اسارت او سه خانم ایرانی نیز اسیر شدند ناهیدی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ به همراه همراهانش دست به اعتصاب غذا زد با این اعتصاب مسئولین عراق موافقت کردند آنها برای خانواده‌هایشان از طریق صلیب سرخ نامه بنویسند اولین اسیر زن ایرانی در روز دوازدهم بهمن ماه سال ۱۳۶۲ به همراه ۱۹۰ نفر دیگر آزاد شد.

اگر شهیدی خروپف کرد؛ یعنی منم!

قطعه‌نامه ۵۹۸ شورای امنیت یکی از قطعه‌نامه‌های شورای امنیت است که در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق صادر شد. قطعه‌نامه ۵۹۸ دارای یک مقدمه و ده بند است که در جلسه ۲۵۷۰ شورای امنیت با اتفاق آراء تصویب رسید. این قطعه‌نامه از نظر کمی و تعداد واژه‌های به کار گرفته شده مفصل‌ترین و از نظر محتوا اساسی‌ترین و از نظر ضمانت اجرایی قوی‌ترین قطعه‌نامه شورای امنیت در مورد این جنگ بوده است. این قطعه‌نامه بلافاصله از سوی عراق پذیرفته شد، ولی دو روز مانده به سالروز صدور آن در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ از سوی ایران پذیرفته شد و امام خمینی (ره) در ۲۹ تیر ۱۳۶۷ پیامی درباره پذیرش قطعه‌نامه منتشر کرد که به «توشیحین جام زهر» معروف شد. پذیرش این قطعه‌نامه هرچند به معنای پذیرش آتش‌بس از سوی ایران بود ولی عراق به حملات خود ادامه داد و مجدداً داخل خاک ایران شد تا نقاط مهمی از جمله خرمشهر را به دست بیاورد تا با وضع بهتری در مذاکرات حضور داشته باشد. اما موفقیتی بدست نیاورد و نهایتاً جنگ در ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت. امام خمینی (ره) با قبول قطعه‌نامه، موقعیت نظام جمهوری اسلامی را در شرایط وجود آمده حفظ کرد و پس از هشت سال مبارزه، دشمن را از اشغال حتی یک وجب خاک ایران ناامید کرد که در تاریخ جنگ‌ها بی سابقه است، لکن این تصمیم به منزله پایان مبارزه نبود، بلکه تغییر استراتژی و اتخاذ شیوه جدیدی از مبارزه در جبهه سیاسی بوده است. مقام معظم رهبری حفظه الله در تاریخ ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۶۷ در این باره فرمودند: اعلام قبول قطعه‌نامه، به وسیله جمهوری اسلامی ایران دو فایده اساسی داشت: اول آتش بس را به صلاح انقلاب و کشور دانستیم. دوم با اعلام قبول قطعه‌نامه ماهیت رژیم عراق علی‌رغم ادعاهای صلح طلبی آشکار شد و تحولات بعدی اصالت هر دو مصلحت را مشخص ساخت.

چرا جنگ را «دفاع مقدس» می‌نامیم؟

جنگ تحمیلی درست است که همه‌اش نامردی علیه ما بود اما در آن میان کسانی هم بودند که با اندکی شوخی روحیه رزمندگان را حفظ می‌کردند. حالا گاهی با گفتن شعر طنز گاهی هم با انجام کارهایی که نیروهای بعثی را به بازی می‌گرفتند در ادامه، یکی از خاطرات به بازی گرفتن بعثی‌ها را می‌خوانیم: یک قناسه چی ایرانی که به زبان عربی مسلط بود اشک عراقی‌ها رو در آورده بود. با سلاح دوربین دار مخصوصش چند ده متری خط عراقی‌ها کیمین کرده بود و شده بود عذاب عراقی‌ها. چه می‌کرد. بار اول بلند شد و فریاد زد: «ماجد کیه؟» یکی از عراقی‌ها که اسمش ماجد بود سرش را از خاک ریز آورد بالا و گفت: «منم!»

ترق!!!

ماجد کله پا شد و قل خورد آمد پای خاک ریز و قبض جناب عزرائیل را امضاء کرد!!! دفعه بعد قناسه چی فریاد زد: «یاسر کجایی؟» و یاسر هم به دست بوسی مالک دوزخ شتافت...

چند بار این کار را کرد تا اینکه به رگ غیرت یکی از عراقی‌ها به نام جاسم برخورد. فکری کرد و بعد با خوشحالی بشکن زد و سلاح دوربین داری پیدا کرد و برید رو خاک ریز و فریاد زد: «حسین اسم کیه؟» و نشانه رفت؛ اما چند لحظه ای صبر کرد و خبری نشد. با دلخوری از خاک ریز سر خورد پایین. یک هو یک صدایی از قناسه چی ایرانی بلند شد: «کی با حسین کار داشت؟» جاسم با خوشحالی، هول و ولانکنان رفت بالای خاک ریز و گفت: «من!!!»

ترق!!!

جاسم با یک خال هندی بین دو ابرو خودش را در آن دنیا دید!!! منبع: کتاب رفاقت به سبک نانک